



نمونه هایی برجسته از اخلاق امیرالمؤمنین (ع) / توجه عاشقانه به یتیمان

حسین انصاریان می نویسد: وجود مبارک امیرالمؤمنین (ع) با اینکه به همه اوضاع و احوال کشور و مردمش آگاه بود و به ویژه یتیمان و مستمندان و بیوه زنان و نیازمندان را لحظه ای از نظر دور نمی داشت ...

حسین انصاریان می نویسد: وجود مبارک امیرالمؤمنین (ع) با اینکه به همه اوضاع و احوال کشور و مردمش آگاه بود و به ویژه یتیمان و مستمندان و بیوه زنان و نیازمندان را لحظه ای از نظر دور نمی داشت
به گزارش خبرگزاری مهر، نمونه هایی برجسته از اخلاق امیرالمؤمنین (ع)، برگرفته از کتاب اهل بیت (ع) استاد حسین انصاریان برای علاقه مندان در پی می آید؛

امیرالمؤمنین (ع) بر خرمافروشان گذشت، ناگاه کنیزی را در حال گریه دید، فرمود: سبب گریه ات چیست؟ گفت: آقاایم مرا با یک درهم برای خرید خرما فرستاد، از این شخص خرما را خریدم و نزد خانواده آقاایم بردم، ولی نپسندید، هنگامی که به ایشان برگرداندم از پس گرفتن سر باز زد. حضرت به خرمافروش گفت: ای بنده خدا! این یک خدمتکار است و از خود اختیاری ندارد، درهمش را باز گردان و خرما را پس بگیر، خرمافروش از جا برخاست و مشتی به حضرت زد. مردم گفتند: چه کردی این امیرالمؤمنین (ع) است! مرد از شدت ترس به تنگی نفس افتاد و رنگ چهره اش زرد شد و خرما را از کنیز گرفت و درهم را به او باز گردانید سپس گفت: ای امیرالمؤمنین! از من راضی شو، حضرت فرمود: چه چیزی بیشتر از اینکه ببینم تو خود را اصلاح کرده ای مرا راضی می کند؟ و کلام امیرالمؤمنین (ع) به این صورت آمده است: من در صورتی از تو راضی می شوم که حقوق مردم را تمام و کامل بپردازی.

گذشتی زیبا

امیرالمؤمنین (ع) برای دستگیری لبید بن عطار تمیمی - به خاطر گفتن سخنانی - مأمور فرستاده بود. مأموران از کوی بنی اسد می گذرند که نعیم بن دجاجه اسدی برخاسته، لبید را از قبضه مأموران رها می کند. امیرالمؤمنین (ع) برای دستگیری نعیم بن دجاجه مأمورانی را گسیل می کند که بعد از آوردن وی امام به تنبیه بدنی او فرمان می دهد، در این حال نعیم می گوید: آری، به خدا قسم که با تو بودن خواری و دوری جستن از تو کفر است! امام (ع) فرمود: از تو گذشت کردیم، خداوند می فرماید: «به شیوه نیکو بدی را دفع کن». اما سخت: بودن با تو ذلت است، بدی بود که بدست آوردی و اما گفته است که جدایی از تو کفر است، نیکی است که بدان دست یافتی پس این به این.

اوج ایثار

امیرالمؤمنین (ع) به خاطر پاره ای از امورش وارد مکه شد. در آن جا اعرابی را دید که به پرده کعبه آویخته، می گوید: ای صاحب خانه! خانه، خانه توست و مهمان، مهمان تو، برای هر مهمانی از سوی مهماندارش وسیله پذیرایی مهیاست، امشب پذیرایی از سوی خودت را نسبت به من آموزش قرار ده. امیرالمؤمنین (ع) به یارانش فرمود: آیا سخن این اعرابی را نمی شنوید؟ گفتند: آری، فرمود: خدا بزرگوارتر از این است که مهمانش را از پیشگاهش دست خالی برگرداند! چون شب دوم شد او را آویخته به همان رکن دید که می گوید: ای عزیز در عزت! عزیزتر از تو در عزت نیست، مرا به عزت در عزتی عزیز بدار که احدی نداند آن عزت چگونه است! به تو روی می آورم و به تو توسل می جویم. به حق محمد و آل محمد بر تو، چیزی به من عطا کن که غیر تو آن را به من عطا نکند و آن چیز را از من بگردان که غیر تو آن را برنگرداند. راوی گوید: امیرالمؤمنین (ع) به یارانش فرمود: به خدا سوگند! این جملات نام بزرگ تر خدا به لغت سریانی است. حبیب رسول خدا (ص) مرا به آن خبر داده است. امشب این عرب از خدا درخواست بهشت کرد، پس به او عطا فرمود و درخواست برگرداندن آتش دوزخ از خود کرد، پس خدا آتش را از او برگردانید! هنگامی که شب سوم شد باز او را آویخته به همان رکن خانه دید که می گوید: ای خدایی که مکانی او را در بر نمی گیرد و هیچ مکانی از او خالی نیست، آنکه بدون کیفیت بوده است؛ به این عرب چهار هزار درهم روزی فرما.

امیرالمؤمنین (ع) پیش آمده، فرمود: ای عرب! از خدا پذیرایی خواستی، تو را پذیرایی کرد؛ بهشت طلبیدی، به تو عنایت نمود؛ بازگردانیدن آتش خواستی، از تو بازگردانید؛ امشب از او درخواست چهار هزار درهم داری؟ عرب گفت: کیستی؟ فرمود: من علی بن ابی طالب هستم، عرب گفت: به خدا سوگند تو مطلوب منی و رفع نیازم به دست توست، حضرت فرمود: ای اعرابی! بخواه، عرب گفت: هزار درهم برای مهریه می خواهم و هزار درهم برای ادای قرضم و هزار درهم برای خریدن خانه و هزار درهم برای اداره امور زندگی ام، حضرت فرمود: ای عرب! انصاف در خواسته ات را رعایت کردی، هرگاه از مکه بیرون آمدی به مدینه رسول بیا و در آنجا از خانه من بپرس. عرب یک هفته در مکه ماند و سپس به جستجوی امیرالمؤمنین (ع) به مدینه آمد و فریاد می زد: چه کسی مرا به خانه امیرالمؤمنین علی راهنمایی می کند؟ حسین بن علی (ع) از میان کودکان پاسخ داد: من تو را به خانه امیرالمؤمنین می برم، من فرزند او حسین بن علی هستم، عرب گفت: هان! پدرت کیست؟ گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، پرسید: مادرت کیست؟ گفت: فاطمه زهرا سرور زنان جهانیان، گفت: جدت کیست؟ فرمود: پیامبر خدا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب. گفت: جدّه ات کیست؟ فرمود: خدیجه دختر خویلد، گفت: برادرت کیست؟ فرمود: ابومحمد حسن بن علی، عرب گفت: سرتاسر دنیا را به دست آورده ای!! به سوی امیرالمؤمنین برو و به او بگو: اعرابی که رفع نیازش را در مکه ضمانت کرده ای کنار خانه ایستاده.

حضرت امام حسین (ع) وارد خانه شده، گفت: پدرم! اعرابی که گمان می کند در شهر مکه در ضمانت شما قرار گرفته است، کنار درب خانه ایستاده است. امیرالمؤمنین (ع) به حضرت فاطمه (س) فرمود: غذایی نزد شما هست که این اعرابی بخورد؟ فاطمه (س) گفت: نه.

علی(ع) لباس پوشید و از خانه درآمد و فرمود: ابو عبدالله سلمان فارسی را صدا کنید. چون سلمان آمد حضرت به او فرمود: ای ابا عبدالله! باغی که پیامبر برای من غرس کرد برای فروش به تاجران عرضه کن. سلمان به بازار رفت و باغ را به دوازده هزار درهم فروخت امیرالمؤمنین(ع) مال را آماده کرد و اعرابی را فرا خواند، چهار هزار درهم جهت نیازش به او پرداخت و چهل درهم برای مخارجش. خبر عطای علی(ع) به نیازمندان مدینه رسید، آنان هم نزد امیرالمؤمنین(ع) اجتماع کردند. مردی از انصار به خانه حضرت زهرا (س) رفت و این واقعه را به آن حضرت خبر داد، حضرت فرمود: خداوند برای راه رفتنت اجرت دهد. پس حضرت علی(ع) نشسته بود و درهم ها در برابر حضرت ریخته شده بود تا اینکه یارانش جمع شدند، مشت مشت می کرد و به تك تك مردان می داد تا جایی که درهمی با او باقی نماند ...!

گذشتی کریمانه

پس از پایان جنگ جمل، فرزند طلحه (موسی بن طلحه) را نزد آن حضرت آوردند، حضرت به او فرمود: سه بار بگو: «استغفر الله و اتوب إلیه»، آنگاه او را آزاد کرده و فرمود: هر جا که خواستی برو و در لشکرگاه از اسلحه و خیل اسبان آنچه یافتی برای خود بردار و در آینده زندگی ات از خدا پروا کن و در خانه ات بنشین.

توجه عاشقانه به یتیمان

وجود مبارك امیرالمؤمنین(ع) با اینکه به همه اوضاع و احوال کشور و مردمش آگاه بود و به ویژه یتیمان و مستمندان و بیوه زنان و نیازمندان را لحظه ای از نظر دور نمی داشت ولی گاهی برای درس دادن به زمامداران و امت اسلام کاری را هم چون فردی عادی انجام می داد. روزی زنی را دید که مشکی پر از آب به دوش می کشید. مشک را از او گرفت و تا جایی که آن زن بنا داشت، برد و آنگاه از وضع آن زن جويا شد، زن گفت: علی بن ابی طالب شوهرم را به بعضی از مرزها فرستاد و کشته شد، برایم کودکانی یتیم به جا گذاشت و من برای اداره امور آنان چیزی ندارم، به این خاطر ضرورت و احتیاج مرا به انجام کار برای مردم ناچار کرد. حضرت به خانه برگشت و شب را با دغدغه خاطر و ناآرامی گذراند، هنگامی که صبح شد زنبیلی از طعام برای آن خانواده با خود حمل کرد، بعضی از یارانش گفتند: آن را در اختیار من بگذار تا برایت بیاورم، فرمود: چه کسی در قیامت بار سنگین مرا به جای من حمل می کند؟ آنگاه به در خانه آن زن رفت و در زد. زن گفت: کیست که در می زند؟ حضرت فرمود: همان عبدی هستم که مشک پرآب را برای تو به دوش کشید، در را باز کن که چیزی برای کودکان همراه دارم. زن گفت: خدا از تو خشنود باشد و میان من و علی داوری کند! حضرت وارد شد و فرمود: علاقه دارم پاداش الهی به دست آورم میان خمیر کردن آرد و پختن نان و بازی کردن با کودکان یکی را انتخاب کن. زن گفت: من به پختن نان بیناترم و تواناتم، ولی این تو و این کودکان، با آنان بازی کن تا من از نان پختن آسوده شوم. زن می گوید: من به سوی آرد رفتم و آن را خمیر کردم و علی (ع) به جانب گوشت رفت و آن را پخت و با دست مبارکش گوشت پخته و خرما و خوراکی دیگری به دهان کودکان می گذاشت، هرگاه کودکان چیزی از آن خوراکی ها را می خوردند می گفت: فرزندانم! علی را از آنچه برای شما پیش آمده، حلال کنید! هنگامی که آرد خمیر شد، زن گفت: ای بنده خدا! تنور را روشن کن، علی(ع) به جانب تنور شتافت و آن را شعله ور ساخت چون تنور شعله کشید صورتش را نزدیک برد و حرارت آتش را به آن تماس داده، می گفت: یا علی! بچش، این پاداش کسی است که حق بیوه زنان و یتیمان را وا گذاشته. ناگاه زنی (از زنان همسایه) علی(ع) را دید و او را شناخت و به مادر کودکان گفت: وای بر تو! این امیر مؤمنان است؛ زن به جانب حضرت شتافت و پی درپی می گفت: از شما بس شرمنده ام ای امیرمؤمنان! حضرت فرمود: من از تو بس شرمنده ام ای کنیز خدا که در مورد تو کوتاهی کردم.

حمل بار برای خانه

علی(ع) در شهر کوفه از بازار خرمافروشان خرما خرید و آن را به وسیله گوشه ای از ردای مبارکش حمل کرد. مردم برای گرفتن آن بار سنگین به سویی شتافته، گفتند: یا امیرالمؤمنین! ما آن را برای شما حمل می کنیم، حضرت فرمود: دارنده زن و فرزند به حمل بار برای آنان سزاوارتر است.

پای برهنه در پنج موقعیت

زید بن علی می گوید: علی(ع) همواره در پنج مورد با پای برهنه حرکت می کرد و نعلین خود را به دست چپ می گرفت: روز عید فطر، روز عید قربان، روز جمعه، هنگام عیادت بیمار و زمان تشییع جنازه و می فرمود: این پنج موقعیت، جایگاه خداست و من دوست دارم در آنها پا برهنه باشم.

اخلاق در بازار

امیرالمؤمنین(ع) همواره در بازار به تنهایی راه می رفت و گم شده را به مقصد، راهنمایی می نمود و ناتوان را یاری می داد و بر فروشندگان و بقالان عبور می کرد و قرآن را بر آنان باز نموده، این آیه را قرائت می کرد: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). آن سرای پرارزش آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فسادى را نمی خواهند؛ و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است.

پیاده ها دنبال سواره نباشند

حضرت امام صادق(ع) می فرماید: امیرالمؤمنین در حالی که سواره بود در میان یارانش ظاهر شد. یاران پشت سر حضرت به راه افتادند. امام به آنان رو کرده، فرمود حاجتی دارید؟ گفتند: نه یا امیرالمؤمنین! مشتاقیم همراه تو حرکت کنیم، حضرت فرمود: برگردید، پیاده رفتن پیاده همراه، با سواره موجب فساد برای سواره و سبب ذلت و خواری برای پیاده است.

مسلمان شدن یهودی

هنگامی که امام(ع) بر مردم حکومت داشت و منصب داوری و قضا با شریح بود، حضرت با شخصی یهودی به دادگاه آمد تا شریح میان

آن حضرت و یهودی داوری کند. در دادگاه به یهودی گفت: این زرهی که در دست توست زره من است، من نه آن را فروخته ام و نه بخشیده ام، یهودی گفت: زره ملك شخص من و در اختیار من است. شریح از امیرالمؤمنین(ع) گواه و شاهد خواست، حضرت فرمود: این قبر و حسین گواهی می دهند که زره از من است، شریح گفت: گواهی فرزند به سود پدر قابل قبول نیست و گواهی غلام به نفع مولایش پذیرفته نیست، این دو نفر می خواهند آنچه به سود توست به سوی تو جلب کنند! امیرالمؤمنین(ع) فرمود: ای شریح! وای بر تو از جهاتی خطا کردی؛ اما يك خطاییت اینکه من پیشوای توام و تو به سبب فرمان بردن از من خدا را فرمان می بری و می دانی که من هرگز باطل گو نیستم، با این وصف سخنم را رد کردی و ادعایم را باطل انگاشتی! آنگاه بر ضد قبر و حسین ادعا کردی که آنان در این دادگاه به نفع خود گواهی می دهند! من جریمه باطل انگاشتن ادعایم و تهمت زدن به قبر و حسین را بر تو روا نمی دارم، جز اینکه سه روز میان یهود به داوری و قضا برخیزی. پس او را به سوی منطقه یهودی نشین فرستاد و او سه روز در آنجا میان یهود به داوری پرداخت سپس به محل کارش باز گشت. وقتی یهودی این جریان را شنید که علی(ع) با داشتن گواه از قدرتش سوء استفاده نکرده و حکم قاضی بر ضد او صادر شده است، گفت: شگفتا! این امیرالمؤمنین است، نزد قاضی رفته و قاضی بر ضد او حکم رانده است! مسلمان شد و سپس گفت: این زره امیرالمؤمنین است که روز جنگ صفین از شتر خوش رنگ سیاه و سپیدش افتاده و من آن را برای خود برداشتم.

برابری طرفین دعوا در دادگاه

مردی نزد عمر از امیرمؤمنان(ع) شکایت کرد در حالی که آن حضرت در گوشه ای نشسته بود، عمر به آن بزرگوار گفت: ای ابوالحسن! برخیز و نزد طرف دعویات قرار گیر، حضرت برخاست و کنار طرف دعویات نشست سپس هر دو با یکدیگر گفتگو کردند و نهایتاً مرد از ادعایش دست برداشت و امیرالمؤمنین به جای خود باز گشت. عمر چهره حضرت را متغیر یافت و پرسید: ای ابوالحسن! چرا تو را متغیر می بینم؟ آیا از آنچه پیش آمده ناراحتی؟ فرمود: آری، گفت: چرا؟ فرمود: مرا در حضور طرف دعویات به کنیه صدا زدی! چرا نگفتی یا علی! برخیز و کنار طرف دعویات بنشین!؟ عمر سر حضرت را به آغوش گرفت و میان دو چشمانش را بوسید سپس گفت: پدرم فدایت باد! خدا به واسطه شما ما را هدایت نمود و به وسیله شما ما را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آورد.

قناعت در معیشت

در کتاب با ارزش مناقب ابن شهر آشوب نقل شده است که: هنگامی که امیرمؤمنان پس از جنگ جمل خواست به جانب کوفه عزیمت کند، در میان مردم بصره به پا خاسته، فرمود: ای بصریان! چرا از من ناخشنود هستید؟ و به پیراهن و ردایش اشاره کرده، گفت: به خدا سوگند این پیراهن و ردا از نخ ریسی خانواده ام می باشد، از چه می خواهید بر من خرده بگیرید؟ و اشاره به کیسه ای کرد که در دستش بود و خرجی زندگی اش در آن قرار داشت سپس فرمود: به خدا سوگند این از محصولات من در مدینه است، پس اگر از نزد شما بروم و بیش از آنچه می بینید با من باشد نزد خدا از خیانت کارانم!

جود و سخا

شعبی می گوید در زمان کودکی با همسالانم به منطقه رحبه رفتیم، در این هنگام مشاهده کردیم علی(ع) بالای انبوهی از طلا و نقره ایستاده و تازیانه در دست، مردم را به عقب می راند. علی(ع) سپس به سوی اموال بازگشت و اموال را بین مردم تقسیم کرد و چیزی از آنها را به خانه اش نبرد! من به سوی پدر برگشتم و گفتم: ای پدر! من امروز بهترین و یا نابخردترین مردم را مشاهده کردم! پدرم گفت: او کیست؟ گفتم: امیرالمؤمنین علی(ع) را دیدم و ماجرا را برای پدر نقل کردم. پدرم گفت: ای فرزند! تو بهترین مردم را دیده ای.

بی رغبتی به مال دنیا

زاذان می گوید: من با قبر خدمت علی(ع) رسیدیم، قبر گفت: برخیز یا امیرالمؤمنین! من برای شما چیزی پنهان کرده ام، فرمود: چیست؟ گفت: با من برخیز، علی برخاست و با قبر به سوی اتاق رفت ناگهان در آنجا کیسه هایی دیدند که پر از ظروف طلایی و نقره ای بود. قبر گفت: یا امیرالمؤمنین! شما همه اموال را تقسیم می کنید و چیزی باقی نمی گذارید! من اینها را برای شما ذخیره کردم. علی(ع) فرمود: شما دوست دارید که آتش فراوانی وارد منزل من کنید؟ در این هنگام شمشیرش را برهنه کرده، بر آن فرود آورد که با آن ضربه ظرفها پراکنده شدند در حالی که برخی از نیمه و برخی از ثلث، گسسته شده بود. و بعد گفت: همه را با سهمیه بندی تقسیم کنید پس از آن فرمود: ای سپیدها و زردها! غیر مرا گول بزنید.

عدالت و انصاف

فضیل بن الجعد می گوید: قطعی ترین سبب در بازماندن عرب ها از یاری امیرمؤمنان «مال» بود. او شریف را بر وضع یا عرب را بر عجم ترجیح نمی داد و با رئیسان و امیران قبائل – چنانکه پادشاهان می کنند – سازش نمی کرد و کسی را به خود متمایل نمی ساخت. معاویه بر خلاف این بود، از این رو مردم، علی را واگذاشتند و به معاویه پیوستند. علی(ع) از یاری نکردن اصحاب خود و فرار برخی از آنان به سوی معاویه به مالک اشتر شکوی کرد، اشتر به امام(ع) گفت: ای امیرمؤمنان! ما به کمک اهل کوفه با بصریان جنگیدیم و با کمک اهل بصره و اهل کوفه با شامیان درافتادیم، در آن هنگام مردم يك رأی داشتند، پس از آن مردم به اختلاف افتادند و با هم دشمن شدند و نیت ضعیف شد و تعداد کاستی گرفت و شما در چنین فضایی با مردم به عدالت رفتار می کنید و حق را در نظر می گیرید و تفاوتی میان شریف و فرومایه نمی گذارید از این رو شریف نزد تو با منزلتی برتری نمی یابد. در این هنگام گروهی که همراه تو بودند به خاطر عدالت و انصاف به ناراحتی نشستند و چون نتوانستند عدالت تو را تاب بیاورند و رفتار معاویه با اشراف و توانگران دیدند بدین جهت به سوی معاویه شتافتند و کسانی که طالب دنیا نباشند، کم شمارند و اکثر اینان از حق بیزار و خریدار باطل اند و دنیا را مقدم می دارند؛ اگر مال را بخشش کنید مردان به سوی تو روی می آورند و خیرخواه می شوند و دوست راستین می گردند ... یا امیرالمؤمنین! خداوند راه شما را هموار نماید و دشمنان را سرکوب کند و آنان را از هم پراکنده سازد و مکر و حيله آنان را سست کند و اتحاد و يك پارچگی شان را از میان بردارد و «او به آنچه انجام می دهند، آگاه است». علی(ع) در پاسخ او فرمود: اما آنچه را که درباره عمل و رفتار ما به عدل گفتی،

خداوند عزوجل می فرماید: «کسی که کار شایسته انجام دهد، به سود خود اوست و کسی که مرتکب زشتی شود به زیان خود اوست و پروردگارت ستمکار به بندگان نیست».

و من از اینکه در آنچه گفתי کوتاهی کنم، بیمناکترم و اما گفته ات به اینکه حق بر آنان سنگین است از این رو از ما جدا شدند، خداوند می داند که به خاطر ستم از ما جدا نشدند و وقتی از ما جدا شدند، به عدل پناه نبردند. آنان به خاطر رسیدن به مال و منال دنیای پست، ما را رها کردند، دنیایی که از دستشان خواهد رفت و سرانجام آن را ترك خواهند کرد. روز قیامت از آنان پرسش خواهد شد که مقاومت آنان برای دنیا بود یا برای خدا! اما اینکه گفתי ما از بیت المال و غنائم چیزی به آنان نمی دهیم و افراد را به سوی خویش با بخشش و عطا جذب نمی کنیم، ما نمی توانیم که از اموال و غنائم بیش از آنچه استحقاق دارند به آنان بپردازیم. خدا می فرماید: چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند، و خدا باشکیبایان است. خداوند محمد(ص) را تنها به رسالت برانگیخت، اطرافیانش اندک بودند ولی بعد از آن زیاد شدند و پیروان او را که ذلیل و خوار بودند عزت داد و اگر خدا اراده کند ما را در این امر یاری می کند، مشکلات را برطرف می سازد و غم آن را آسان می کند. من از آرای تو آنچه مورد رضای خداست می پذیرم تو امین ترین افراد و خیرخواه ترین و مورد اعتمادترین آنان نزد من هستی ان شاء الله.